



محمود قزوینی

گسترده بودن این پدیده و عمق فجایعی می‌رود که در نیروهای نظامی و انتظامی بر سربازان می‌رود. خودکشی سربازان محدود به کلاترینها نیست. در ارتش و سپاه پاسداران باید آمار خودکشی سربازان به مراتب بالاتر باشد. سربازان و نیروهای وظیفه در ارتش و سپاه و

صفحه ۲

خودکشی هم عادی است! مسلم است که از يك فرمانده نظامی در جمهوری اسلامی بیشتر از این انتظار نمی‌رود. اینها قاتلین صدها هزار نفر از مردم هستند و روزی را نمیتوانند بدون ارتکاب جنایت و قساوت بگذرانند. از این نظر خودکشی که سهل است، سنگسار دسته جمعی نیمی از شهروندان آن جامعه یعنی زنان برایشان مثل آب خوردن است.

همه این را میدانند که در رژیم جمهوری اسلامی اخبار مربوط به وضعیت نیروهای نظامی به هیچ وجه در مطبوعات درج نمیکردد، بخصوص خبری که نشانه ضعفی در نیروهای نظامی و انتظامی باشد. درج خبر دهشتناک رواج خودکشی سربازان در مطبوعات رژیم، نشان از

در رابطه با رواج خودکشی سربازان در پادگانها و کلاترینها

سربازان باید به مبارزه بر علیه رژیم روی آورند

خودکشی در کلاترینها گفت: "سربازی دوران سختی است. ضمن اینکه خودکشی در میان قشر جوان عادی است." همین جمله کافی است تا هر انسانی دریابد که سربازان با چه جانمایی طرفند و چه میکشند. سربازی دوران سختی است و

خودکشی سربازان در مراکز نظامی و انتظامی آنقدر گسترده شده است که دیگر روزنامه های رژیم هم به درج آن پرداخته اند. "سردار" ایازی رئیس نیروی انتظامی جمهوری اسلامی در گفتگویی با روزنامه خراسان در ۱۰ تیرماه در مورد رواج



اساس سوسیالیسم انسان است.

سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است.

منصور حکمت

بیکار سازی
کارگران یک
جنایت است
باید علیه آن
ایستاد

احمد خورشیدی بعد از اخراج شدنش از کار خود را در خانه اش حلق آویز کرد او همراه خانواده اش جامعه کارگری ایران را داغدار نمود. من به خانواده و بستگان ایشان تسلیت میگویم و آرزوی زندگی بهتری را برایشان دارم. احمد خورشیدی کارگر نانوا در شهر کامیاران بود. او ۵ فرزند دارد. وقتی از کار اخراجش کردند هیچ راهی برای امرار معاش خود و خانواده اش نداشت. فقر و صفحه ۲

در پایان یک دوره
اثری تاریخی از منصور حکمت
سخنرانی افتتاحیه در کنگره اول حزب
کمونیست کارگری ایران
سپتامبر ۱۹۹۴

اعلامیه های
کمیته های سقز و مریوان

صفحه ۶

ایسکرا

سردبیر: ایرج فرزاد

iraj_farzad@yahoo.com

فاکس: 00448701687574

تلفن: 0046739555085

چهارشنبه ها منتشر میشود

رادیو انترناسیونال

۲۱ متر، ۱۳۸۰۰ کیلوهرتز

هر شب ساعت ۹

بوقت تهران

به دیگران اطلاع دهید

radio7520@yahoo.com

رادیو انترناسیونال روی اینترنت:

www.radio-international.org

مدیر رادیو انترناسیونال:

سیاوش دانشور

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

بیکار سازی کارگران

بیکاری او را از پای در آورد. در جامعه‌ای که بیکاری و بیکار سازی به یک مشخصه اصلیش تبدیل شده و هیچ راه دیگری هم برای اصرار معاش نیست متأسفانه احمد را به خود کشی وادار نمود. این همان جامعه‌ای است که ما مدام میگوییم باید تغییرش داد. ما گفته ایم و باز هم میگوییم که این جامعه ضد انسانی است باید آنرا بر قاعده اش نهاد. کارگر و انسان کارکن در این جامعه تا هنگامی حق زندگی دارد که برای سرمایه تولید کند. تا وقتی به کارش احتیاج دارند غذای زنده ماندنش را به او میدهند که زنده بماند تا باز هم بتواند تولید کند. اما هر وقت به کارش احتیاج نداشتند او را بدون هیچ تاملی به خانه میفرستند و صف خیل بیکاران را طولانیتر میکنند. این منطق

ساخته ایم و باید ما آن را سازمان بدیم. این سیستم و قوانینی که بر ما تحمیل کرده اند تنها منافع یک مشت صاحب سرمایه را حراست میکنند. ما خواهان سیستم و قوانینی هستیم که در مقابل همه شهروندان مسئول و جوابگو باشد. سیستم فعلی فقط به درد تعدادی سرمایه دار و استثمارگر میخورد. این دنیای ما نیست. این جامعه مانیت. این قوانین ما نیست. همه این سیستم علیه ما و بر ضد ما عمل میکنند. در این سیستم ما کارگران، بیکاران، ما اخراج شدگان، ما زنان، ما جوانان، ما از کار محروم شدگان نسبت به این جامعه بیگانه ایم. کسانی دارند جامعه را سازمان میدهند قدرت را در دستشان گرفته اند که ما و جان ما زندگی و فرزندان ما پیشیزی برایشان ارزش ندارد. ما بیکاران خواهان کار، و محروم شدگان از همان نان

بخور و نمیر در بهترین حالت کنار رفقای شاغل مان قرار میگیریم که فقط میتوانند زنده بمانند. این زندگی نیست. تلاش برای زنده ماندن است. زندگی یعنی آزادی، رفاه، برابری، و حرمت انسان و حاکمیت همه بر موجودی جامعه و تولید برای رفع نیاز جامعه. اما امروز و در این سیستم زندگی یعنی حقارت و بیحرمتی به انسان و بی ارزش بودن انسان و جایگاه انسان. این دنیا و این قوانین ضد انسانی را باید تغییر داد. دست در دست همدیگر در قدم اول به یاری هم بشتابیم و فرزندان و خانواده احمد و احمدها را دریابیم. و بالاخره برای رسیدن به یک زندگی انسانی و مرفه اولین مانع جمهوری اسلامی و این حاکمان جانی هستند. اینها را باید از سر راه برداشت. در این مسیر بدون شک دشمنان طبقاتی ما بیکار نخواهند نشست. اما ما میلیونیها

محمد آسگران

دبیر کمیته کامیاران حزب کمونیست کارگری ایران
تلفن: ۰۰۴۹۱۶۳۳۴۵۸۰۰۷
درس ای میل
asangaran@aol.com

در رابطه با رواج خودکشی سربازان در پادگانها و کلاتریها

(ادامه از صفحه اول)

نیروهای انتظامی، فرزندان مردم کارگر و زحمتکشی هستند که توسط جمهوری اسلامی به اسارت گرفته شده اند. از خانواده های کارگری هستند که برای گرفتن حقوق معوقه خود و نجات از گرسنگی و سقوط به فلاکت هر روز دارند اعتراض میکنند و رژیم طفیلیهای اسلامی کوچکترین توجهی به آنها ندارد. از صف انسانهایی هستند که هزاران هزار از کودکان و برداران و خواهران خردسالشان به اردوی تاریک و بی آینده و هراسناک کودک خیابانی و کودکان کار پیوسته اند، به همان هزاران دختر و زن فراری و در معرض خرید و فروش تعلق دارند که تحقیر و اهان به شان و حرمت انسانی شان هر روز و هر ساعت بغض ها را میگیرد و گلوها را در خود میفشارد، به خیل وسیع پرت شدگان به دامن اعتیاد متعلقند که سرنوشت غم انگیز تراژیکشان هر لحظه در گوشه و کنار خیابانها و خرابه ها فاجعه می آفریند. جمهوری اسلامی از مردم اسیر میگیرد و از آنها برای حفظ نظام خود بهره میجوید و با آنها چون برده و حتی بدتر از برده رفتار میکند. از آنها میخواهند

همچون بردگان در مقابل ارباب خود یعنی فرماندهان مطیع و فرمانبردار باشند و به همه چیز تن بدهند. نه اعتراض، نه نافرمانی و عدم اطاعت، بلکه کوچکترین تعطل در اجرای مسخره ترین و بیهوده ترین مقررات، با سخت ترین مجازاتها پاسخ میگیرد. رژیم دارو دسته های اسلامی حاکم میخواهد به مردم بقولاند که نظام ارتش و نیروهای نظامی باید غیر انسانی باشد. آنجا انسان نباید از کوچکترین حقوق انسانی و حرمت بهره مند باشد. ارتش و نیروهای نظامی باید بازتاب کامل وحشیگری نظام حاکم باشد. سربازان از تحقیر و بی حرمتی و خورد شدن شخصیت انسانی خود در ارتش و سپاه و کلاتریها است که دست به خودکشی میزنند. به نظام مقرراتی غیر انسانی ارتش در زمان سلطنت، مقررات اسلامی و اجابت نماز و روزه و مراسمهای مذهبی نیز افزوده شده است. جوانانی که در جامعه با تنفر از اسلام و آخوند زندگی میکنند، باید به اجرای بدون چون و چرای فرامین مذهبی تن دهند و آخوند یک فرمانده نظامی دیگر برای اجرای فرامین خدا در نیروهای

بایستند. به جای خودکشی باید به دوستان و رفقای همدرد خود نزدیک شد و با اتحاد در مقابل فرماندهان و فضا و جو پادگانها ایستاد. به جای خودکشی باید به مبارزه متحد روی آورد. باید به این ایده طبقه حاکم مبنی بر اینکه ارتش چون و چرا ندارد پایان داد. سربازان و دیگر افراد آزادیخواه در نیروهای نظامی باید بدانند که آنها پاشنه آشیل حکومت کنندگان و در اینجا رژیم جمهوری اسلامی هستند. از این نقطه نظر با کوچکترین حرکت اعتراضی، سربازان و دیگر نیروهای وظیفه و افراد آزادیخواه در ارتش و نیروهای نظامی دیگر، جمهوری اسلامی که در دریای اعتراضات مردم محاصره شده است، به سرعت در معرض فروپاشی قرار میگیرد. سربازان و افسران آزادیخواه باید برای مبارزه و برای ایجاد همبستگی و اتحاد میان خود، خود را آماده سازند. هر چند سرباز و افسر آزادیخواه مخالف و معترض رژیم باید با هم جمعی را برای آمادگی برای مقابله با رژیم تشکیل دهند. تنفر و انزجار در ارتش و نیروهای مسلح زیاد است و به همین دلیل محافل و جمعهای آزادیخواه و برابری طلب به سرعت میتوانند رشد کنند. رژیم در مقابله با مردم، اقتدار نیروهای نظامی خود را به مردم

نشان میدهد. اما این اقتدار پوچ است. رژیم بر دریایی از تنفر در ارتش و دیگر نیروهای نظامی تکیه زده است. خودشان این را میدانند و تمامی اقتدار نیروهای نظامی رژیم بر ترس از مجازات خاطیان استوار است. سربازان و افسران آزادیخواه در ارتش مانند همه مردم ایران از رژیم جمهوری اسلامی، از ستم بر زنان، از فقر و بیحقوقی و از دزدی و جنایت و فساد رژیم متنفردند و به تنگ آمده اند و آرزوی نابودی این رژیم و برقراری آزادی و برابری دارند. اگر سربازان و نیروهای وظیفه و افراد آزادیخواه در ارتش و نیروهای نظامی به اعتراض بر علیه رژیم بر خیزند رژیم جمهوری اسلامی برای یک روز هم نمیتواند دوام بیاورد. یک اعتراض و ایستادگی همافران در مقابل گارد شاهنشاهی در تهران در سال ۵۷، تمامی دستگاه سلطنت را به تسلیم کشاند. با ایستادگی همافران، مردم به پشتیبانی از آنها برخاستند و ترس در میان نیروهای مسلح شکست. نیروهای مسلح آزادیخواه در ارتش به همراه مردم آخرین گام را برای به زیر کشیدن سلطنت را برداشتند. امروز هم سربازان و نیروهای آزادیخواه در ارتش میتوانند همانند همافران عمل کنند و به عمر رژیم منحوس جمهوری اسلامی پایان دهند. ■

در پایان یک دوره

سخنرانی منصور حکمت در جلسه افتتاحیه کنگره اول حزب کمونیست کارگری ایران

به نقل از سایت منصور حکمت

بحث من راجع به موقعیت ویژه مقطعی است که این کنگره در آن تشکیل میشود. فکر میکنم چه از لحاظ روند اوضاع عینی در سطح جهانی و چه از نظر تحول درونی حزب و حتی از نظر سیر حرکت حزب خودمان، ما در انتهای یک فاز و در پایان یک دوره برزخ بسر میبریم. رسیدن همه این پروسه های مختلف به نقطه عطفهای تعیین کننده در این مقطع خاص در اساس تصادفی نیست، هرچند در برخی جزئیات میتواند چنین باشد. فازی که دارد تمام میشود، جهات و ابعاد مختلفی دارد و من میخواهم توجه کنگره را به این ویژگی دوره حاضر و جوانب مهم آن جلب کنم و روی نتایجی که بنظر من باید از این موقعیت گرفت تاکید کنم.

در طی چند سال اخیر ما شاهد یک سلسله از مهم ترین تحولاتی بوده ایم که در کل قرن بیستم رخ داده است. این دوره، که با الفاظی چون دوران پس از جنگ سرد، دوران فروپاشی بلوک شرق، مرگ کمونیسم، آغاز نظم نوین جهانی و غیره از آن سخن گفته میشود، از نظر اهمیت و تعیین کنندگی اش در تاریخ جامعه معاصر، قابل مقایسه با دوران دو جنگ جهانی و یا انقلاب اکتبر است. از نظر سیاسی، از نظر اقتصادی، از نظر تحولات ایدئولوژیکی که جامعه از سر گذرانده است، از نظر تأثیری که بر جهان نگرسی انسانها و تلقی آنها از فلسفه زندگی گذاشت، و بالاخره طبعاً از نظر مبارزاتی و تأثیری که بر کمونیستها و چه گذاشت، این دوره فوق العاده تاریخی و تعیین کننده بوده است.

اینکه ما شاهد چنین دوره تاریخ سازی بوده ایم البته هنر ما نبود. اما یک چیز هنر ما بوده است و من میخواهم توجه کنگره را قبل از هر چیزی به این جلب کنم. این دوره تحول قربانیان بسیاری داشت. بصورت جنبشهای مختلف، ایده آلهای مختلف و افتقاهی که از دست رفت، و ما جزو این قربانیان نبودیم. این دوره ای بود که در آن پایان کمونیسم را اعلام کردند. اگر

آمدن را هم هرکس باید در انزوا و تنهایی خویش انجام بدهد چرا که تمییز شدن کامل انسانها هم جزو مشخصات این دوره بود: مقهور شدن و تسلیم کامل فرد در مقابل اتفاقی که برایش میافتد، از مشاهده کردن هر روزه کشتار مردم در مقیاس دهها هزار نفر در روز و اینکه کاری از دست برنمیآید، تا اینکه معلوم نیست همین فردا بر سر شغل و ساعت کار و دستمزد خود چه خواهد آمد و یا سرنوشت حق زنده بودن یا حق مدرسه رفتن چه خواهد شد. این ابهام بالای سر جهان گرفته شد.

من معتقدم ما فاز اول این دوران را پشت سر گذاشته ایم، بعداً توضیح میدهم چگونه و چرا. اما آنچه ما باید علیرغم همه چیز در این دوره به آن مفتخر باشیم، اینست که ما نه فقط جزو قربانیان این دوره نبودیم، بلکه از معدود اتفاقیهای مثبتی بودیم که در این دوره در جهان رخ میداد. ما از معدود پلهایی بودیم که در مقابل آینده تاریکی که بورژوازی عملاً علیرغم همه مواعیدش جلوی دنیا و میلیونها انسان میگرفت، جامعه را به یک گذشته امیدوار کننده، به مبارزات حق طلبانه در گذشته و افتقاهی انسانی وسیعی که از دهها سال قبل بشر به آن چشم گشوده بود متصل نگاه میداشت. اگر نوع ما را از صحنه حذف میکردید، ما و آدمها و جریاناتی چون ما که همچنان پای فشرده که خیر، آزادی معنی دارد، برابری انسانها معنی دارد، جنبش طبقه کارگر معنی دارد، این دوره یک گسست اساسی در تاریخ جهان میبود. مانند یک جنگ اتمی که تمدن پس از آن باید از نو شروع شود. اما کسانی و نیروهایی بودند که مقاومت کردند و کوشیدند روی دنیا را از این حال کثیف و آینده کثیف تری که وعده داده میشد به سمت گذشته اش بچرخانند و یادش بیاندازند که ایده آلهایی وجود داشته است، اصولی وجود داشته، پیشروی هایی وجود داشته، مارکسی وجود داشته است، آرمان سوسیالیسمی وجود داشته است، بیمه بیکاری ای وجود داشته است، حقوق مدنی و اجتماعی ای وجود داشته است. ما جزو این مقاومت ها بودیم، جزو پلهایی بودیم که دنیا را به رگه های انسانیت و مدنیت در گذشته اش مرتبط نگاه میداشت و در نتیجه تعرض دوباره در آینده را ممکن میکرد. ما جزو دریچه هایی بودیم

که آن منظره های قدیمی تر و انسانی تر و بزرگ تر را جلوی چشمان این دنیا نگاه میداشت.

وقتی میگویم "ما"، ممکن است کسی اینجا پیش خودش فکر کند "اما من که شخصاً در این دوره کار زیادی نکردم". این مهم نیست، مهم اینست که همه ما خشت های جنبشی بودیم که در مجموع این چهره را از خود بروز داد و این نقش را بازی کرد. و بنظر من این نقش در محیط بلافصل فعالیت خود این جنبش، در ایران و منطقه، تعیین کننده بود و خارج از آن هم بی اهمیت نبود. در آینده خیلی ها برمیگردند و به این دوره نگاه میکنند و ناگزیرند از طریق ما، و از مجرای این دریچه ها و اتصال هایی که ما و امثال ما با انسانیت قبل از این برزخ اخیر و با ایده آلهای انسانی و سوسیالیستی و برابری طلبانه حفظ کردیم، به تاریخ خویش بنگرند. برای مثال ما کوشیدیم مارکس را زنده نگاهداریم. یک لحظه تصور کنید که اگر مارکس را از دنیا بگیرند چه چیز از آن باقی میماند. ما در صف کسانی بودیم که کوشیدند نگذارند دنیا را از مارکس، از لنین، از ایده مساوات و آزادی بطور کلی محروم کنند. و این دریچه هر قدر کوچک بود، هر قدر ما نافع بودیم، هر قدر حزب و جنبشی محدود به یک کشور و یک منطقه کم اهمیت و فرعی در صحنه بین المللی بودیم، بهر حال یک دریچه بودیم و از دریچه های کوچک میتوان به منظره های بزرگ نگاه کرد. کسی که بعداً به این منظره نگاه میکند، کاری به اندازه تلاش ما نخواهد داشت، کار به ماهیت تلاش ما دارد. این آن چیزی است که بنظر من ما میتوانیم مستقل از اندازه تلاش فردی یا جمعی خود، به آن سریرلند باشیم. میتوانیم برگردیم و بگوئیم که در این سال ها، در این دوره ای که تویی وسط جهان بورژوازی خورد و لجن به همه سو پرتاب شد، و عده زیادی هم پرتاب شدند، طوریکه دیگر تشخیص لجن از آن آدمها ممکن نبود، ما معلوم بود چه میگوئیم، ما ایستادیم و آن افقها را جلوی مردم نگاه داشتیم. و بنظر من این دارد امروز جواب میدهد. دوران برزخ دارد به حکم شرایط عینی و نیز با تلاش هایی از این دست، به پایان میرسد و ما به نقطه ای میرسیم که بار دیگر میشود از پیشروی سخن گفت و برای پیشروی تلاش کرد

شناسی این حقیقت درباره خودمان باشد. آنچه امروز میتواند برای ما شوق انگیز و افتخار آمیز باشد این نیست که گویا خیلی خوب کار کرده ایم، به یک حزب عظیم تبدیل شده ایم، صد ها هزار عضو گرفته ایم و غیره. حقیقت امروز ما این نیست. بلکه این است که ما به یکی از بهترین رگه های فکری - سیاسی دهه اخیر تعلق داشتیم و جنبش ما در این دوره یکی از بهترین، شیرین ترین، مثبت ترین و روشن بین ترین رگه های فکری و سیاسی در جامعه بود. بنظر من کسی که در این سالهای خطیر، به این جنبش تعلق داشته است میتواند امروز به راستی سربلند باشد. این سرفرازی حق این کنگره است. این کنگره تصادفی نیست. ما هم میتوانستیم پرتاب شده باشیم، متمیزه شده باشیم، میتوانستیم درگیر خانگی ترین و احمقانه ترین کش و قوسها یا خانگی ترین و احمقانه ترین جریانات شده باشیم، اما نشدیم. جلو رفتیم، و بنظر من حتی شفاف تر از هر زمان گذشته فکر کردیم و مسیر خود را تشخیص دادیم. آیا بعنوان یک حزب از خود راضی هستیم؟ بنظر من بعنوان یک حزب یا فعالین یک جنبش جای رضایت زیادی برای ما وجود ندارد. اما موقعیت ما، جایگاه ما در جامعه در این ۸ - ۱۰ سال، موقعیت و جایگاه معتبری است و ما باید بعنوان یک نقطه عزیمت حیاتی به آن نگاه کنیم و حزمین را از اینجا بسازیم.

اجازه بدهید به خصوصیات دوره ای بپردازیم که میرو به پایان برسد. این دوران از برخی جهات از نظر ابژکتیو به پایان خود رسیده است و از جهات دیگری اکنون میتواند و باید به نیروی عنصر فعال، به نیروی جنبش های اجتماعی، به نیروی خود ما، به آن خاتمه داده شود.

شعارهای خصلت نمای این دوران، اگر یادتان باشد، "سقوط کمونیسم"، پایان جنگ سرد و آغاز یک نظم نوین جهانی و یا در واقع لزوم یک تجدید آرایش جهانی در جهان بورژوازی بود. اما تحت لوای این شعارها بنظر من یک دوران برزخ شروع شد که در آن هیچکس نمیدانست چه خواهد شد. اینطور نبود که با سقوط بلوک شرق و باصطلاح "پایان کمونیسم"، اکنون دیگر بورژوازی تکلیف خود را در دور بعد میدانست. ما همان موقع تاکید کردیم که اتفاقا این دوره، دوره روشنی برای بورژوازی نیست، دوره "صلح" و "دموکراسی" نیست، بلکه اساساً دوره اغتشاش است. گفتیم کانون این اغتشاش خود غرب خواهد بود که

در پایان یک دوره

جهتگیری ایدئولوژیکی و سیاسی خود را از دست میدهد و حتی باورهای بنیادی اقتصادی اش زیر سوال خواهد رفت. دقیقا همین رخ داد. راست و چپ این جامعه به هم ریخت. محافل "راست جدید" دوران قبل، که نوکری بانک جهانی و صندوق بین المللی پول را میکردند، در این دوره از ترس اغتشاش اجتماعی در کشورهای مختلف و بالا گرفتن ناسیونالیسم قومی، به جایی رسیدند که افسوس نبود يك جناح چپ بورژوازی موثر را میخوردند. متقابلا بخش زیادی از چپ های دیروز، بر سر اتخاذ سیاستهای راست با هم مسابقه گذاشتند. قبلا ظاهرا اروپا قرار بود به سمت اتحاد برود، اما بعد از این تحولات، معلوم شد که نه فقط از اتحاد بیشتر خبری نیست، بلکه شکافها عمق پیدا میکنند. امروز حتی سر تعیین يك رئیس برای کمیسیون اروپا کشمکش شدیدی در جریان است. پول مشترک که هیچ، حتی مکانیسم پولی مشترک موجود هم بهم میریزد. همین طرح وحدت اروپا برای نمونه، به دوره ای تعلق داشت که قطب بندی شرق و غرب بر جهان حاکم بود. امروز صورت مساله از اساس دگرگون شده و کل این طرح دارد دستخوش بحران میشود. حتی يك ایدئولوگ معتبر و يك محفل فکری با نفوذ ندارند که نشان کسی بدهند. قرار بود بازار حلال همه مسائل و مشکلات شود، اما امروز زدن پر و بال بازار از نو دارد در کشورهای مختلف به مد روز تبدیل میشود. امروز در اکثر کشورها آن جناحهایی دارند رای میآورند که وعده تعدیل مکانیسم بی در و پیکر بازار را میدهند. خود غربی ها در روسیه پشت جناح مدافع بازار آزاد را خالی کردند و با طیب خاطر با سیاست جناحهای معتدل تر کنار آمدند. در يك کلمه تبیین ها و پیش بینی های بورژوازی پوشالی از آب در آمد. آنچه واقعی از کار در آمد، و ما هم در روز خودش بر آن انگشت گذاشتیم، تشتت، خلاء ایدئولوژیکی، خلاء معنوی و بهم پاشی جنبشها و حرکت های حزبی اصلی خود بورژوازی بود. ایتالیا فقط يك نمونه است. جنگ در یوگسلاوی در قلب اروپا نمونه دیگر است. دنیای اینها و سیمای واقعی دنیای پس از جنگ سرد این است که میبینیم.

برنامه سوسیال دموکراسی امروز است. نه مدلی از حکومت بدست داده است و نه از اقتصاد. با این همه همین وعده اعتدال، وعده اینکه در خدمت بازار شمشیر را از رو نبسته است، آینده سیاسی این جریان را در خیلی کشورها روشن تر کرده است.

این دوره برزخ بنظر من در درجه اول از این لحاظ به پایان رسیده است که آن گرد و خاک اولیه خوابیده و نیروهای کلاسیک تری وارد صحنه شده اند. همین واقعیت که در خیلی از کشورهای بلوک شرق سابق رفرمیستها مجددا رای میآورند، و در غرب مردم بیشتر به این سمت میروند که به مرکز رای بدهند و سوسیال دموکراسی را بیشتر به بازی بگیرند، این واقعیت که راست جدید، که در لبه تیز حمله غرب در مراحل آخر جنگ سرد بود، اکنون عملا از صحنه کنار انداخته شده و رو به گردن گرد و خاک و نمایان شدن الگوهای قدیمی تری در صحنه سیاسی جامعه است. تمایلات و برداشتها و رفتار سیاسی مردم دارد به يك معنا "عقلانی" تر و به گذشته شبیه تر میشود. نیروهایی هم که پا به صحنه گذاشته اند، نیروهای کلاسیک تری هستند. چپ ها، کمونیستها، لیبرال ها، سوسیال دموکراتها، فاشیستها و غیره مجددا به جلوی صحنه پا میگذارند. آن هرج و مرج و بیشکلی دارد تمام میشود.

در سطح جهان هم معلوم شده است که قرار نیست همه کشورها پارلمان داشته باشند. این میتواند مایه دردسر باشد. ژنرالهای مستبد و آخوندهای ارتجاعی هم میتوان داشت و سر کار نگاه داشت. این حرف امروز بورژوازی است. در محاسبات امروزشان ظاهرا ثبات و اجتناب از تلاطم های مهار نشده و بهم ریختن بی رویه وضع موجود مهم تر از هر فاکتور دیگری است. در نتیجه نه فقط خبری از شکوفایی جهانی دموکراسی پارلمانی نشد، بلکه رژیمهای سابق سر کار هستند و حتی بیشتر از گذشته احساس اعتماد میکنند. مردم در کشورهای عقب مانده فهمیدند که از این خبرها نیست و قرار نیست اتفاق خاصی به لطف "نظم نوین" رخ بدهد. اگر کسی آزادی میخواهد باید مثل سابق خودش فکری به حال خودش بکند. و این برعکس فضایی است که در ابتدای این دوره وجود داشت. یادتان هست که چگونه روشنفکران این

کشورها کاسه بدست در صف ایستاده بودند تا سهم خود از دموکراسی را از آمریکا و قدرتهای غربی دریافت کنند. الان، اما بار دیگر معلوم شده است که سرنوشت جوامع را نیروها و جنبش های اجتماعی میسازند. جست و خیزها و شعارهای سبک و کم محتوای ابتدای این دوره اکنون کمرنگ شده اند و بجای آن گوش شنوا برای برنامه ها و سیاستهای نیروهای اجتماعی بیشتر شده است. توجه مردم به سیاست بیشتر و سنجیده تر شده است. تمایلات و کشمکشهای سیاسی بیان پخته تری یافته اند.

تعرض راست در دهه هشتاد را بخاطر بیاورید، آن فردگرایی وسیع، آن کاریریسم، آن تحقیر منفعت اجتماعی و نوعدوستی و بعد آن هیاهو و آتش بازی های تبلیغی و دلقک بازی های عقیدتی ابتدای این دوره برزخ را بخاطر بیاورید و با امروز مقایسه کنید، میبینید که نه فقط چرخش های مهمی نسبت به ابتدای این دوره اخیر در جریان است، بلکه مردم دارند بعضا حتی جواب راستگرایی عظیم دهه هشتاد را میدهند.

بهرحال این استنباط من است، و لزوما نمیخواهم يك حکم تئوریکی شداد و غلاظ از این فزیندی بسازم. ممکن است نظر رفقای دیگر فرق داشته باشد. اما بهرحال ارزیابی من اینست که ما از دوره برزخ پس از سقوط بلوک شرق بیرون آمده ایم و محیط برای عمل نیروهای سیاسی تعریف شده تر است. بخصوص این را میشود به روشنی دید که بار دیگر اعلام تعلق به يك نگرش انسانی و شکایت از جامعه موجود از يك زاویه انسانی، و بعضا حتی سوسیالیستی، دارد میدان پیدا میکند و مایه اعتبار افراد میشود. این را نه فقط در عالم سیاست بلکه در عرصه زندگی فرهنگی و هنری یکی دو سال اخیر میتوان دید.

بنظر من زمان تعرض مجدد مارکسیستی فرا رسیده است و کمونیستها میتوانند در قد و قامت واقعی خود به جلوی صحنه پا بگذارند. دوره عقب نشینی مارکسیسم و انزوای مارکسیستها با پایان جنگ سرد آغاز نشد، بلکه به چندین سال قبل از آن برمیگردد. تحولات شوروی در این میان تعیین کننده بود، نه به این معنی که شوروی کانون مارکسیسم و کمونیسم بود،

بلکه به این اعتبار که وجود يك قطب قدرتمند مدعی کمونیسم در سطح جهانی، هر قدر دروغین، به مارکسیستها و منتقدین مارکسیست شوروی هم در صحنه سیاسی و فکری در سطح جهانی مکان مهمی میداد و آنها را در مرکز توجه قرار میداد. رکود اقتصادی و جمود اجتماعی در شوروی در انتهای دوران برژنف تا سر کار آمدن گورباچف غیر قابل انکار بود. با گورباچف و بحث پرسترویکا دوران اضمحلال این قطب آغاز شد. از همانجا مشخص بود، و ما هم در روز خودش پیش بینی کردیم، که مارکسیسم میروند تا در منگنه و در انزوا قرار بگیرد. با زوال شوروی، مارکسیسم واقعی و منتقد شوروی هم بهرحال برای مدتی از مرکز صحنه مبارزه فکری و سیاسی بدور میافتاد و این اتفاقی بود که در دوران برزخ پس از ختم جنگ سرد عملا رخ داد. آنچه من امروز دارم میگویم اینست که فضا دارد برای فعالیت کمونیستها مجددا مناسب میشود. شك نیست که رجز خوانی های ضد کمونیستی سخن پراکنان بورژوازی و هیاهوی پایان کمونیسم حتی اگر فروکش کرده باشد، بهرحال ابدآ تمام نشده و هیچگاه تمام نمیشود. اما واقعیت کاملا محسوس اینست که امروز شرایط برای اینکه کمونیستها پا به میدان بگذارند، حرفشان را بزنند و نیرو جمع کنند کاملا مناسب تر از ۸۰-۱۰ سال قبل است. آن دوره، دوره پسروی و افول چپ گرایی بود و امروز دوره عروج و پیشروی مجدد آن است. اجازه بدهید مختصرا به تاثیرات این دوره بر چپ و بویژه بر جریان خودمان بپردازم و صحبت را با این بحث تمام کنم. دوره برزخ و بلاتکلیفی، الزاما دوره انفعال و رکود نیست. در واقع بیشتر اوقات عکس این است. چنین دوره هایی دوره سست شدن مهارها، باورها، نرم ها، و کنترل های سنتی است که به زندگی و پراتیک انسانها قالب میزده اند. دوره های برزخ و بحران در جامعه معمولا دوره هایی هستند که فرد احساس آزادی عمل بیشتری میکند، سنتها و نهادها و احزاب و جنبشهای جاافتاده بر ذهن افراد کمتر سنگینی میکنند و لذا فرد آزادی عمل و استقلال معنوی و عملی بیشتری حس میکند. بعضی از چشمگیرترین خلاقیتها در عرصه های مختلف در چنین دوره هایی بروز کرده است. وقتی سنت رسمی،

در پایان یک دوره

هر قلمرویی، بی اعتبار می‌شود و زیر سوال می‌رود و پاسخ‌های رسمی و حقایق پذیرفته شده زیر سوال می‌روند، وقتی مسجل می‌شود که نرم‌های قبلی کارایی و خاصیت و لاجرم اعتبار خود را از دست داده‌اند، امکان بدعت و جستجوگری و نقد فراهم می‌آید.

سوسیالیستی و انقلابی مهمی مورد بی‌اعتنایی قرار گرفت. داشتن امر سیاسی بعنوان یک فرد و فعال متکی به خود این یا آن جنبش بودن و پروژه‌های سیاسی شخصی داشتن رواج پیدا کرد، در همان حال فضای اشتراک عمل زیر چتر نقشه‌ها و طرح‌های مشترک حزبی، فعالیت بعنوان عضو یک سازمان و گوشه‌ای از یک نقشه وسیع‌تر، ضعیف شد. در یک سطح وسیع‌تر، بخصوص برای بخش وسیعی از چپ ایران که در سنت تقدیس عقب ماندگی ملی خویش پرورش یافته بود، این دوره، دوره تعمیق نگرش به زندگی، به جامعه و به فرهنگ بود. بعضی‌ها در این دوره دریافتند که بیرون دنیای ملی و کشوری و جنبشی آنها، دنیای وسیع تری با تنوع، پیچیدگی، عمق و دستاوردهای عظیم وجود دارد. این تعمیق نظرها ممکن شد، چون در این دوره کنترل و نفوذ جنبشها و سنتهای عقب مانده هم از روی یک عده برداشته شد.

این دوره از بسیاری جهات برای بسیاری دوره تجدید نظر بود. نه "تجدید نظر طلبی و رویزیونیسم"، نه ایجاد مکاتبی برای تفسیر افکار پیشین در خدمت مصالح اجتماعی خاص، بلکه یک دوره بازنگری فردی، در فلسفه زندگی خویش، در افکار و امیدها و اقیاهای خویش، در تاریخ زندگی خویش، در سیستم ارزشها و اعتقادات خویش. خیلی‌ها از نظر خود به نتایج جالبی رسیدند. منهنم فکر می‌کنم بعضی‌ها واقعا به نتایج جالبی رسیدند. کالیبر آدمها عوض شد. خیلی‌ها توانستند بعد انسانی سوسیالیسم و نعدوستی عمیق آن را بفهمند. خیلی‌ها رابطه سوسیالیسم را با آزادی و رفاه انسانی عمیق‌تر دریافتند. خیلی‌ها توانایی‌های واقعی خود را بهتر شناختند و به خود اعتماد پیدا کردند. برخی از احکام مارکسیستی که در دوران جنگ سرد و زیر سلطه آموزش‌های "کمونیسم" اردوگاهی، نه بدرستی و وضوح بیان میشد، نه با آسودگی و ذهن باز شنیده میشد و نه عمیقا درک میشد، از جمله بحثهای خود ما در مورد کمونیسم کارگری، در این دوره با شفافیت بیشتری طرح و جذب شدند.

بنابراین تا آنجا که به چپ و مشخص تر به جریان خودمان برمیگردیم هم

بنظر من این دوران برزخ، دوران ابهام، تشقت، تردید و بازاندیشی، سپری شده است. البته برخلاف روندهای عینی بیرونی، فکر می‌کنم واقعا ختم کردن این دوره و پا گذاشتن بیرون فضایی که دیگر به حکم شرایط عینی دوره اش سر رسیده است، هنوز یک مساله پراتیکی است. این دوره برای کمونیستها خودبخود تمام نمیشود، باید آگاهانه تمامش کرد. شرایط عینی اکنون دیگر به ما اجازه میدهد که برگردیم و نه فقط به این دوره آشفستگی خاتمه بدهیم، بلکه به عمق و تنوع و ظرفیت‌های رشد یافته‌ای که بدست آورده‌ایم در خدمت یک مبارزه هدفمند و متشکل قالب بزنیم.

یکی از نتایج روندهای چند ساله اخیر که در صفوف ما قابل مشاهده بوده است اینست که "کار مستقیما کمونیستی" به حاشیه رانده شده بود. بگذارید منظورم از کار مستقیما کمونیستی را در چند جمله و بصورت شماتیک بگویم. کار مستقیما کمونیستی یعنی راه افتادن و به انسانهایی که دردی دارند و در راس آنها به طبقه کارگر گفتن که باید کمونیست باشید. میان خود و سایر کمونیستها اتصال و پیوند برقرار کنید، در عرصه سیاست از کمونیسم دفاع کنید و به کمونیستها رای بدهید. کتاب‌های مارکس را بخوانید. در مقابل سرکوب کمونیسم و سوسیالیسم مقاومت کنید. به گرایشات دیگر در جامعه و در درون جنبش طبقه کارگر نقد کنید و ضعفهای آنها را نشان بدهید. بگوئید مواعید و راه حل‌های غیر کمونیستی در تاریخ جامعه و تاریخ کارگران زیاد بوده اما هیچیک جواب بنیادی به نیاز طبقه کارگر و جامعه به رهایی نداده است. این نوع کارها کار مستقیما کمونیستی است. کاری که کمونیستها را زیاد میکنند و بر قدرت سیاسی و اجتماعی کمونیسم میافزاید.

این نوع فعالیت‌ها مرکز توجه حزب ما در این سالها نبوده است. و همه البته بسیار فعال بوده‌اند. همه کوشیده‌اند از طرق مختلف خیرشان را به جامعه و بخشهای فرودست و تحت استثمار و تبعیض برسانند. اما خودتان کلاهتان را قاضی کنید، کار مستقیما کمونیستی، کار بعنوان مارکسیست در جنبشهای فکری، بعنوان سوسیالیست در جنبشهای کارگری، کار بعنوان فراقسیون‌های کمونیستی در اتحادیه‌ها، کار بعنوان

شلوغکارهای کمونیست در خیابان و آدمهای کمونیست در هر محیط زیست و کاری، چقدر خصلت مشخصه این فعالیتها بوده است. کار ما بیشتر این بوده است که "سرویس" سیاسی - مبارزاتی بدهیم به طیفی از جنبشها در قبال طیفی از مسائل، که همه سرجمع، هم این کاری که من گفتم، یعنی کار مستقیما کمونیستی، نمیشود.

این با توجه به فضای حاکم بر جامعه و بر کل جنبش سوسیالیستی به یک اعتبار چندان اجتناب پذیر نبود. بنظر من تعرض وسیعی که به کمونیسم و اندیشه مارکسیستی در جریان بود چنان صورت مساله را عوض کرده بود که جریانی که میخواست مستقل از تناسب قوا و کشمکش نظری بیرونی، اعتقادات درونی خود را صرفا برای خود تکرار کند و به همان اشکال به کار سابق خود ادامه دهد، به یک فرقه مذهبی شبیه تر میشد. بنظر من اینکه خیلی‌ها در چنان شرایطی از نظر فکری و انتقادی خاموش تر شوند و خود را از نظر "پراتیکی" از منگنه درآورند و به خدمتگذاری در جنبشهای بالفعل و متنوع مشغول شوند، عکس العملی بسیار طبیعی و قابل درک بود. قابل درک، اما نه قابل تائید. بهرحال صحبت امروز من اینست که آن دوره دیگر تمام شده است.

هدف من از این بحث بهرحال جلب توجه کنگره به این سوال است که آیا حزب ما میتواند پرچمدار ختم کردن این دوره برزخ برای چپ، لااقل بخشی از آن که ما میتوانیم بر آن تاثیر بگذاریم، باشد؟ این سوال بازی است. بنظر من میتوانیم. موقعیت سیاسی ایدئولوژیکی ایزکتیو ما در چپ ایران، و در چپ سایر کشورها تا آن حد که با ما آشناست، یک موقعیت سالم و سرفرازانه بوده است. موقعیت مثبتی بوده است. شخصا با علم به این واقعیت، چندان نگران تاثیرات منفی و مشتت کننده‌ای که این دوره برزخ بر وضعیت حزبی و پراتیک حزبی ما میگذاشت نبودم. بنظر من نمیشد در آن دوره کاملا و مطلقا خلاق جریان یک واقعیت عظیم تاریخی حرکت کرد. نمیشد از بسیاری از این تاثیرات اجتناب کرد. میشد سنگرهای اصلی را نگاه داشت و خود را برای موج برگشت آماده کرد، کاری که ما کردیم. اما نمیشد اشکال خاصی از مبارزه فکری و عملی را به خیل وسیع کسانی که

دقیقا بدلیل اوضاع جهان در مشمر شمر بودن آنها تردید کرده بودند تحمیل کرد. کار مستقیما کمونیستی، چه بسا برای کسانی که حتی ضرورت آنرا بخاطر داشتند، در متن این دوره خاص احتمالا "فرقه‌ای" به میشد و نمیشد در دوره قبل هرچه باشد، حرف من اینست که آن دوره دیگر تمام شده است. این کارها

فرقه‌ای و بی‌ثمر نیست. این یک جنبش است و انسانهای مختلف با ظرفیت‌ها و پیشینه‌ها و قلمروهای تخصصی مختلف در آن شرکت دارند. بنظر من همه کسانی که میتوانند، بدون صرف انرژی هرکولی، در سازمانیای هسته اصلی فعالیت مستقیم کمونیستی در عرصه‌های مختلف نقش بعهده بگیرند، باید حتما چنین کنند. بحث من این نیست که همه باید موظف شوند فعالیت خاصی را از این پس انجام بدهند، یا در واقع مانند نماز "بجا بیاورند". این وظیفه حزب است که توجه لازم را به این میزول کنند تا نیروهای یک چنین فعالیتی بسیج و آماده شوند. شخصا فکر می‌کنم مارکسیسم دیگر این دوره دشوار را پشت سر گذاشته است. وقتی نگاه میکنیم، ایدئولوژی‌های بورژوازی را در حال تعرض نمیبینیم. نه فقط این بلکه خود آنها در بحران هستند. بسترهای ایدئولوژیک اصلی بورژوازی حتی قادر به یک صف بندی ساده جلوی رشد فاشیسم نیستند. حتی نمیتوانند از سکولاریسم دفاع کنند، که برای دهه‌ها و بعضا قرن‌ها نظام حاکم بسیاری جوامع غربی بوده است. نمیتوانند جلوی ورود آموزش مذهبی به مدارس را بگیرند. نمیتوانند پاسخ قوم‌گرایی را بدهند که دیگر مخل کار خود سرمایه شده است. و تازه حتی فاشیسم و ناسیونالیسم قومی که جریانات ایدئولوژیک عنان گسیخته و از قفس جسته این دوره در جهان سرمایه داری بودند، نقطه اوج خود را پشت سر گذاشته‌اند و دیگر دارند درجا میزنند. من هیچ رگه‌ای در ایدئولوژی بورژوازی را، در حال تعرض که سهل است، در مارکسیسم و کمونیسم کارگری را به آن بدهد نمیبینم. کمونیسم کارگری میتواند به قالب واقعی خودش برگردد، یعنی جریانی باشد که نقد میکند، تعرض میکند، و از جامعه

کارگران خباز سقز خواهان افزایش فوری دستمزدهای خود شدند!

بنا به اخباری که بدست ما رسیده است، انجمن صنفی کارگران خباز سقز در هماهنگی با کارگران خباز سنندج و دیواندره، روز یکشنبه ۱۴ تیر ۱۳۸۳، طی نامه‌ای که به امضای ۱۵۰ نفر از کارگران خباز رسیده، خطاب به استانداری کردستان، اداره کل کار و امور اجتماعی و فرمانداری سقز، خواستار افزایش حقوق و دستمزد خود مطابق مصوبه شورای عالی کار شدند.

کارگران خباز اعلام کرده‌اند که خواهان تمام حقوق و مزایای خود باضافه مابتفاوت آن از اول فروردین سال جاری هستند.

کارگران در نامه خود به مقامات رژیم اعلام کرده‌اند چنانچه در عرض ۲ روز آینسده به خواسته‌هایشان جواب مثبت داده نشود، اعتصاب خواهند کرد.

طبق این خبر روز دوشنبه ۱۵ تیر، دو نفر از اعضای هیئت مدیره این انجمن بنامهای فاتح حسن پور و محمد احمدپور، همراه نمایندگان فرمانداری، اداره کار و تعدادی از مقامات دیگر رژیم در شهر سقز، تشکیل جلسه اضطراری داده‌اند. طبق خبر در این جلسه کارگران اعلام کرده‌اند که تمامی حقوق آنها بایستی فوراً پرداخت شود.

امروز نماینده اداره کار به کارگران شفاها اعلام کرده است که با خواست افزایش دستمزدها موافق هستند.

کمیته سقز حزب کمونیست

اطلاعی خبری

۲ جوان از روستای "نگل" مریوان جان باختند!

روز شنبه ۱۳ تیر ۱۳۸۳ سوم جون ۲۰۰۴، دو برادر جوان به اسمی شهریار عزیزیان دانشجو و دانا عزیزیان اهل روستای نگل واقع در محور جاده مریوان - سنندج، حین ماهیگیری به دلیل اشتباه در وصل کردن زودرس دینام موتور برق در اثر برق گرفتگی جان خود را از دست می‌دهند.

* در روز جمعه ۱۲ تیر ۱۳۸۳ نیز جوانی ۲۶ ساله به اسم حبیب الله مساجی اهل روستای نگل، که چهار سال است

در يك شرکت ساختمانی در بندر ماه شهر به کارگری مشغول میباشد، در حین کار به دلیل ریزش خاک جان خود را از دست میدهد. اینجا نیز عدم وسایلی ایمنی چون صدها مرکز کارگری دیگر در ایران جان حبیب کارگر جوان را گرفت.

کمیته مریوان حزب کمونیست کارگری ضمن ابراز تأسف فراوان جان باختن شهریان، دانا و حبیب را به خانواده و بستگان نشان تسلیت می‌گوید.

کمیته مریوان حزب کمونیست کارگری ایران

۱۵ تیر ۱۳۸۳ (۴ جون ۲۰۰۴)

کمیته سقز حزب

کمونیست کارگری ایران

۱۶ تیر ۱۳۸۳ (۶ ژوئیه ۲۰۰۴)
khaledhaji@yahoo.com
تلفن تماس +۴۶۷۰۷۴۸۵۷۵

در پایان یک دوره

جریانی که کارش تغییر جهان است و نه صرفاً، مانند سالهای اخیر، دفع تعرض بورژوازی. در این شش هفت سال گذشته ما توانستیم سنگرهای بی را نگاه داریم. الان زمان آن رسیده است که بلند شویم و پیشروی کنیم. چه بسا چند گام آنطرف تر بازم مجبور بشویم بایستیم و موقعیت بدست آمده را حفظ کنیم. اما قدر مسلم اینست که زمان پیشروی رسیده است.

کار کمونیستی، کار مستقیم کار کمونیستی، این عبارت کلیدی این دوره است. اما، بدنبال این شاید باید يك تبصره هم اضافه کنیم که نفس لازم شدنش خیلی دردناک است. راستش میترسم وقتی من از اهمیت حیاتی کار کمونیستی مستقیم حرف میزنم، باز کسی بلند شود و این تعبیر را از حرف من بدهد که گویا برای کارهای دیگر، کار در فدراسیون شوراهای پناهندگان، کار با کمیته های همبستگی کارگری، کار با کارگر امروز و غیره دیگر اولویت قائل نشده‌ام. باید از قبل بگویم خیر، معنی این حرف این نیست. بارها تکرار کرده‌ام که توانایی کمونیستها در سازمان دادن و هدایت کردن و تاثیر گذاشتن بر طیف وسیعی از مبارزات و کمپین‌هایی از این دست، دقیقاً ناشی از کمونیست بودن و کار کمونیستی کردنشان است. کمونیست

مختلف هیچگاه با داشتن يك ایدئولوژی و هدف اساسی، يك درك روشن از مبارزه طبقاتی و يك تعلق عمیق به جنبش و حزب کمونیستی کارگری تناقض نداشته و ندارد. بنابراین این برداشت که تاکید به کار کمونیستی فراخوانی به کاهش فعالیت‌های متنوع جانبی حزب است، بیش از حد مکانیکی و ناموجه است. آدم باید بتواند هم دوچرخه سواری کند و هم سوت بزند! لازم نیست کسی برای سوت زدن از دوچرخه پیاده بشود! جنبش ما هم دقیقاً فقط به همت آدم‌هایی میتواند پیش برود که بتوانند زنده و متنوع کار کنند، کسانی که بتوانند سوار بر دوچرخه سوت بزنند! کمونیست باشند و در اتحادیه‌ها فعالیت کنند، کمونیست باشند و جلوی صف هر مبارزه جاری علیه تبعیض و محرومیت قرار بگیرند.... به‌رحال همانطور که گفتم کم‌رنگ شدن کار کمونیستی به معنی اخص کلمه، و رضایت دادن و جاخوش کردن فعال کمونیست در موقعیت فعال جنبشها و کمپین‌های متنوع، تصادفی نبود، محصول يك دوره خاص بود که اکنون دارد تمام میشود. اما ادامه آنچه که در متن دوره قبل قابل توضیح و قابل درك محسوب میشد در دوره آتی، در دوره ای که به آن پا می‌گذاریم، دیگر ناموجه و ناخوشدونی خواهد بود. تا آنجا که به افراد و تعمق‌ها و بازیبنی‌هایشان در دوره گذشته

مربوط میشود، باید گفت فرصت طولانی‌ای برای نگرش مجدد به خویش و به زندگی و به سیاست و به نقش خویش در مبارزه اجتماعی وجود داشته است. دیگر زمان آن رسیده است که محصولات این تعمق‌ها و تعیین تکلیف‌ها را شاهد باشیم. برای آنها که در این میدان اند، جهت حرکت روشن است. راه برای فعالیت فشرده کمونیستی، بدون حاشیه روی، بدون تخفیف، باز است. موانع دیروز، شرایط دیروز و فشارهای دیروز، دیگر دارند از سر راه ما محو میشوند. اگر کاری بود که دیروز به حکم شرایط نمیشد کرد، امروز دیگر امکان پذیر است. اگر در متن هجوم عظیم سیاسی و تبلیغاتی به کمونیسم در دوره قبل این توقع که فعالین حزب محافل خواندن مانیفست کمونیست و کاپیتال ایجاد کنند و گسترش بدهند دور از ذهن بنظر میرسید، امروز دیگر چنین نیست.

آنچه من بعنوان يك شرکت کننده دوست دارم این کنگره با آن تداعی و معنی شود، برجسته شدن کاراکتر کمونیستی حزب است. می‌خواهم بعداً اینطور گفته شود که در این کنگره، کار کمونیستی، نقشه‌ها و پروژه‌های کمونیستی و افکندن پرتو کمونیستی بر طیف وسیع فعالیت‌های ما جایگاه خود را بازیافت. امیدوارم کنگره به این سمت برود و این تمایل من مشابه خواست خیلی رفقای دیگر باشد. بحث من بر سر صدور رهنمود

و ابلاغیه و قرار خاصی نیست. بلکه توجه ابتدایی خود کادرهای این حزب را می‌خواهم....

ما حزبی هستیم که همه چیزمان، اعتقاداتمان، سابقه مان و سیاست‌هایمان، به ما می‌گوید باید در موضع تعرض باشیم. حزبی که نمایندگان‌شان در این کنگره حضور یافته‌اند، هیچ بدهکاری سیاسی و عقیدتی‌ای به هیچکس در هیچ گوشه دنیا ندارد. این يك جریان سرافراز است که امروز به شهادت همین کنگره، در پایان دوره ای که دوره "مرگ کمونیسم" نامیده بودندش، زنده بودن کمونیسم کارگری را اعلام میکنند و آغاز يك دوره تعرض کمونیستی کارگری به نظام کهنه و آبرویاخته سرمایه داری را فراخوان میدهد. این کنگره باید کنگره این فراخوان باشد.

اولین بار در شهریور ۱۳۷۳، سپتامبر ۱۹۹۴، در شماره ۱۵ اترناسیونال منتشر شد.

مجموعه آثار منصور حکمت جلد هشتم صفحات ۲۰۱ تا ۲۱۶

انتشارات حزب کمونیست کارگری ایران، چاپ اول نوامبر ۱۹۹۷ سوند

آدرس سایت منصور حکمت: www.m-hekmat.com
